گفت‌وگوی «ایران» با کارولین کراسکری مترجم امریکایی آثار هوشنگ مرادی کرمانی

برای بازنشستگی زود است، باز هم برای‌مان بنویسید

«کارولین کراسکری» مترجم امریکایی نوشته‌های هوشنگ مرادی کرمانی است؛ ایران‌شناس و محقق دانشگاه «یوسی ال ای» کالیفرنیا که تا به امروز آثار متعددی از این نویسنده کشورمان در اختیار مخاطبان انگلیسی زبان گذاشته علاقه بسیاری به نوشته‌های خالق «قصه‌های مجید» دارد و امیدوار است بالاخره سنگینی برخی سیاست‌های خصمانه علیه کشورمان کنار برود و کتاب‌هایی همچون «شما که غریبه نیستید»، «قصه‌های مجید» و «خمره» در اختیار عموم علاقه‌مندان ادبیات در همه کشورها قرار بگیرد. کراسکری در زادروز هفتادوهفت سالگی هوشنگ مرادی کرمانی خواسته‌ای هم از او دارد، اینکه خداحافظی را فراموش کند و بازهم داستان کوتاه و رمان بنویسد.

■ خانم «کراسکری» چطور شد که تصمیم به ترجمه کتاب‌های هوشنگ مرادی کرمانی گرفتید، بحث شناخت قبلی خودتان در میان بود یا اعتماد به آقای شحنه تبار به عنوان ناشر انگلیسی این کارها؟

آشنایی من با هوشنگ مرادی کرمانی به یکی از دوستان ایرانی خوب و قدیمی‌ام بازمی‌گردد، ثریا پناهی که در فرهنگستان زبان و ادب فارسی مشغول کار است. سال‌ها بود به من می‌گفت کارولین تو حتماً باید کارهای فوق‌العاده خوب این نویسنده را بخوانی. تا اینکه بالاخره شرایطی فراهم شد ایشان را دیدم. به پیشنهاد خود نویسنده تصمیم به ترجمه کتاب «خمره» گرفتم.

■ چند سال قبل؟ این نخستین سفر شما به ایران بود؟

حدود شش سال قبل و این دومین سفرم به ایران بود. البته بعد از سال‌ها.

■ در این نخستین دیدار چه تصویری از آقای مرادی کرمانی در ذهنتان نقش بست؟

تا آن موقع هنوز کتاب‌های او را نخوانده بودم و نمی‌توانم درباره اینکه به‌نظرم چطور نویسنده‌ای آمد، بگویم. اما می‌دانستم این دیدار فرصت مهمی برای آشنایی با نویسنده‌ای است که تعریف‌های بسیاری از او شنیده بودم. وقتی پیشنهاد ترجمه کتاب «خمره» مطرح شد خیلی خوشحال شدم. حدود یک سال بعد ترجمه‌اش از طریق سایت آمازون عرضه شد و در دسترس مخاطبان انگلیسی‌زبان قرار گرفت.

■ استقبال مخاطبان امریکایی از این کتاب چطور بود؟

درباره مواجهه مخاطبان امریکایی و حتی اروپایی با ادبیات داستانی معاصر فارسی باید به چند نکته مهم توجه کرد. اینکه متأسفانه ناشران امریکایی به‌ندرت کتابی از نویسندگان ایرانی برای انتشار قبول می‌کنند. البته استثناهایی برای این مسأله قائلند، اینکه نویسنده مذکور ساکن ایران نباشد و از همه مهم‌ترانیکه تصاویر دلخواه آنان را در نوشته خود ارائه کرده باشند. عمده آثاری که اینجا با استقبال ناشران روبه‌رو می‌شوند آن‌هایی هستند که دربردارنده تصویر خوبی از کشورتان نیستند. از سوی دیگر استقبال مردم از کتاب‌ها به میزان تبلیغاتی که درباره آنها انجام می‌شود وابسته است. این مسأله حتی از کیفیت ترجمه و خود کتاب هم مهم‌تر است. کتاب باید تبلیغ شود تا مردم درباره‌اش بدانند. وگرنه ارزشمندترین کتاب هم در انبوه آثاری که در سایتی همچون آمازون عرضه می‌شود حتی به چشم مخاطب نمی‌آید. تبلیغ که کار من نیست، آقای افشین شحنه‌تبار هم که اغلب ایران است و نمی‌تواند تبلیغ مستمری در اینجا برای کتاب‌ها داشته باشد. از سویی تبلیغات منفی سیاسی علیه کشورتان مانند یک مانع بر سر معرفی این کتاب‌ها عمل می‌کند. وگرنه هر مرتبه که به تلاش ناشر، موفق به برپایی جلساتی درباره آثار آقای مرادی کرمانی و با حضور ایشان در کشورهایی همچون امریکا، انگلیس، هند، آلمان و چین شده‌ایم، اغلب حاضران به‌محض آنکه اطلاعاتی درباره این نویسنده و آثارش پیدا می‌کنند خواهان تهیه و مطالعه‌شان می‌شوند. در شرایط فعلی این کتاب‌ها بیشتر به دست مخاطبانی می‌رسد که به‌دلایلی با ایران آشنا شده‌اند و خواهان کسب اطلاعات بیشتری هستند. راستش می‌دانم که ادبیات معاصر فارسی تا حد زیادی قربانی تحریم و سیاست‌های منفی علیه کشورتان شده اما گاهی برای خود من سؤال است که چرا ناشران خارجی، بویژه امریکایی تا این اندازه دنبال نوشته‌های نویسندگانی هستند که در نوشته‌های خود تصاویری منفی پیش روی مخاطب می‌گذارند. ای‌کاش شرایطی فراهم شود تا همه دنیا از نوشته‌های آقای مرادی کرمانی بهره‌مند شوند. هرچند که می‌دانم آن روز هم می‌رسد چراکه قرار نیست نگاه سیاسی به ایران همواره همین‌طور باقی بماند.

ترجمه کتاب «قصه‌های مجید» در قالب مجموعه‌ای چهارجلدی منتشر می‌شود که دو جلد آن تمام‌شده و تا ماه آینده در دسترس مخاطبان انگلیسی‌زبان قرار می‌گیرد. ترجمه این قصه‌ها آن‌قدر برای من لذت‌بخش بود که حتی نتوانستم از بین آنها چند داستان را انتخاب کنم! از همان قصه اول که شروع کردم دیگر رهایم نکردند.

■ غیر از «خمره» و به‌تازگی هم «قصه‌های مجید»، آثار دیگری هم از این نویسنده ترجمه کرده‌اید؟

«مربای شیرین»، «نخل» و «شما که غریبه نیستید» را هم ترجمه کرده‌ام. به‌تازگی نسخه صوتی انگلیسی کتاب «شما که غریبه نیستید» نیز با تلاش خودم در امریکا منتشر شده که در آن هنرپیشه‌های مختلفی همکاری کرده‌اند.

■ تا به امروز چه بازخوردی از مخاطبانی که ترجمه‌های شما را از آثار آقای مرادی کرمانی خوانده‌اند، داشته‌اید؟

اغلب آنها با خواندن یک کتاب، مشتاق مطالعه آثار بعدی می‌شوند. بگذارید به نکته‌ای اشاره کنم. من در «سنت لوئیس» شهری نزدیک شیکاگو زندگی می‌کنم، در این شهر هرساله جشنواره جالبی برگزار می‌شود که در غرفه‌های آن هرکسی، هرچیزی که بخواهد را عرضه می‌کند؛ از غذا گرفته تا محصولات فرهنگی و هنری. هدف از برپایی‌اش آشنایی امریکایی‌ها با مردم و فرهنگ دیگر کشورها است. من آن‌قدر کارهایی را که از ادبیات معاصر ایران ترجمه کرده‌ام، دوست دارم که معمولاً غرفه‌ای برای این آثار می‌گیرم. تنها غرفه‌ای که کتاب دارد! گاهی مردم تعجب می‌کنند. اما با آنان حرف می‌زنم. درباره کتاب و نویسندگان‌شان می‌گویم. آن‌قدر مشتاق می‌شوند که هیچ کتابی در غرفه نمی‌ماند و سال بعدهم بازمی‌آیند تا از نویسندگان ایرانی کتابی دیگر بخوانند. این را گفتم که بدانید مردم من از این آثار اطلاعی ندارند وگرنه نوشته‌های افرادی نظیر مرادی کرمانی برای آنان جذاب است. بگذارید درباره تجربه دیگری بگویم؛ مجله مشهور «کریکت» تا به امروز چند ترجمه‌ام از نوشته‌های مرادی کرمانی را منتشر کرده. کریکت در امریکا نشریه مهمی برای معرفی ادبیات نوجوان است که مخاطبان آن کتابخانه‌های امریکا، مدارس، معلمان و خود نوجوانان هستند. آنان با کسی تعارف ندارند. اگر کاری ارزشمند نباشد محال است منتشر کنند. اما همین مجله، داستانی از مرادی کرمانی را به همراه تصاویری از نقاشی‌های سبک ایرانی منتشر کردند، این را گفتم که بدانید داستان‌های این نویسنده آن‌قدر اثرگذار و خوب هستند که نشریه‌ای مانند کریکت حتی برای تصویرگری‌اش هزینه می‌کند و...

هوشنگ مرادی کرمانی و کارولین کراسکری در حال تماشای قدیمی‌ترین نسخه دیوان حافظ به دعوت کتابخانه سلطنتی بریتانیا در لندن

■ مطالعه آثار مرادی کرمانی برای خود شما به‌عنوان مخاطب چه رهاوردی داشته؟

آشنایی من با نوشته‌های مرادی کرمانی با مجموعه تلویزیونی «قصه‌های مجید» شروع شد، بعدتر وقتی کتاب‌هایی را مانند «خمره» و «شما که غریبه نیستید» خواندم آشنایی زیادی با زندگی روستایی ایرانی پیدا کردم. تصویر بسیار شیرینی که در خلال آن می‌توان به نکات زیادی پی برد، از جمله روابط خانوادگی، رابطه فرد با روستای زندگی‌اش و حتی سختی‌های این سبک زندگی دارد. روزگار سختی که بویژه در کودکی به آقای مرادی کرمانی گذشته را تنها با مطالعه این کتاب‌هاست که می‌توان تا حدی درک کرد. این کتاب‌ها مصداقی هستند از اینکه سختی انسان را می‌سازد. بی‌هیچ اغراقی با مطالعه نوشته‌های او می‌توان چگونگی گذر از مشکلات و انسانیت را آموخت. گذشته از پوسته ظاهری نوشته‌های او که دربردارنده برخی ویژگی‌های بومی است در بطن آنها مسائلی مهم مطرح می‌شود که فراتر از هر مرز و فرهنگی قرار می‌گیرد. نکات زیادی از کتاب‌های او یاد گرفتم.

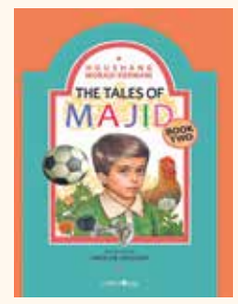

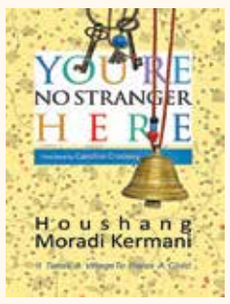

نسخه صوتی ترجمه انگلیسی کتاب «شما که غریبه نیستید» که به همت «کارولین کراسکری» و به مناسب زادروز هوشنگ مرادی کرمانی از امروز روی «آمازون» و «آی تیونز» در دسترس است.

■ در روند ترجمه آثار با نویسنده هم تماس و مشورت دارید؟

بله، اغلب روزها در تماس هستیم. هرکجا که نیاز باشد با ایشان مشورت می‌کنم. البته به‌غیراز این صحبت‌های مداوم از کتاب خوبی به اسم «نشستن واژه در قصه» نوشته «حسین نیر» که نوعی فرهنگ واژگان و اصطلاحات قصه‌های مجید محسوب می‌شود هم استفاده می‌کنم.

■ بعد از اتمام «قصه‌های مجید» سراغ کدام کتاب می‌روید؟

بعد از آن حتماً سراغ «بچه‌های قالیباف‌خانه» می‌روم. کتاب‌های بعدی هم بستگی به موافقت و نظر خود آقای مرادی کرمانی دارد.

■ اقتباس‌های تلویزیونی و سینمایی داستان‌های آقای مرادی کرمانی را هم دیده‌اید؟

بله، هم دیده‌ام و هم همه آنها را دارم.

■ و در آخر نکته‌ای مانده که بخواهید از آن بگویید؟

شانزدهم شهریور، تولد آقای هوشنگ مرادی کرمانی برای من و همه دوستداران ایشان روز بسیار مهمی است. امیدوارم خداحافظی ایشان دائمی نباشد و دوباره به دنیای نویسندگی بازگردد. آقای مرادی کرمانی نه‌تنها دوستی بسیار عزیز، بلکه عضوی از خانواده همه ما مخاطبانی است که کتاب‌های او را خوانده‌ایم. بگذارید به بهانه این روز درخواستی از ایشان داشته باشم و بگویم که آقای مرادی کرمانی هنوز برای بازنشستگی زود است! از این تصمیم‌تان راضی نیستیم. باز هم قلم به دست بگیرید و برای ما بنویسید.

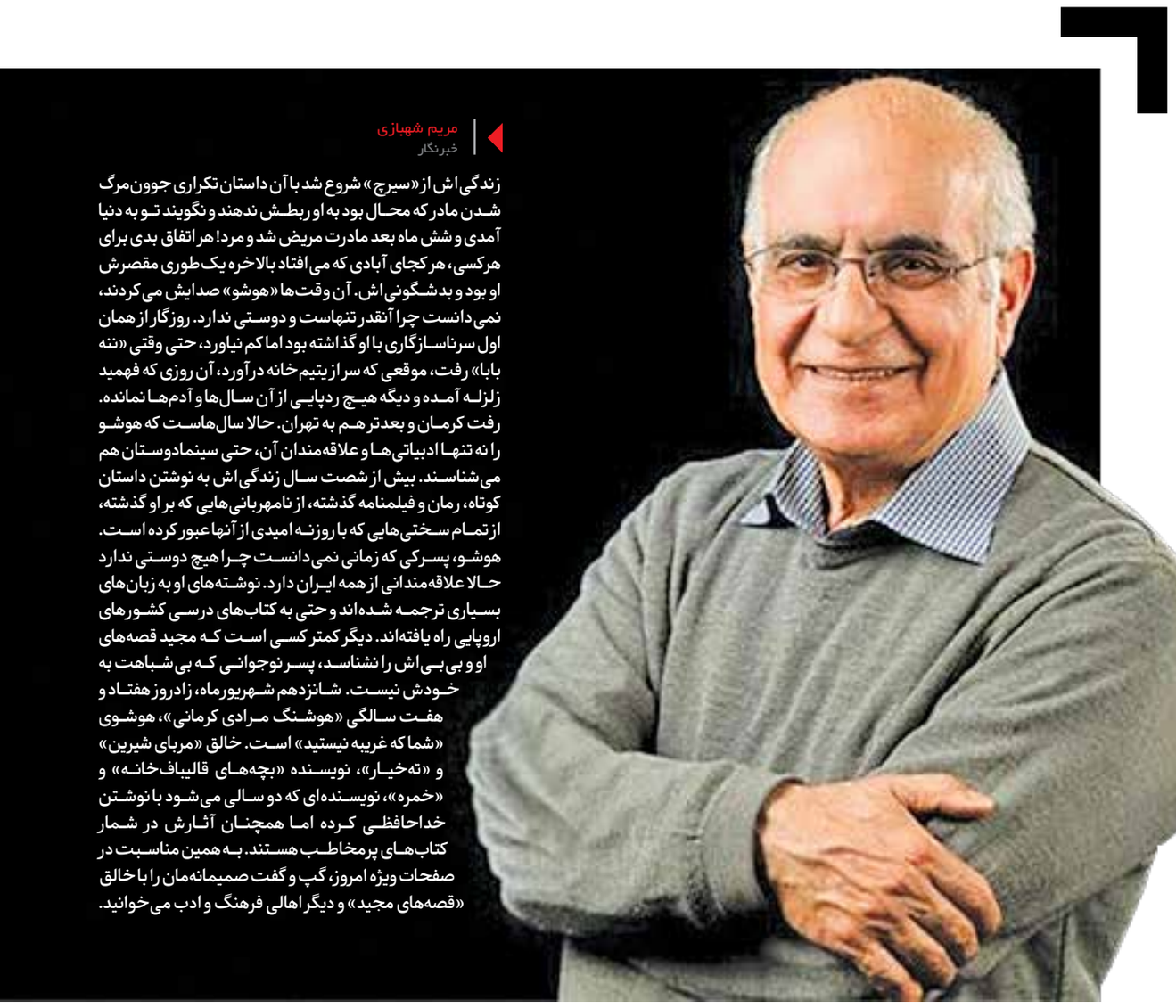

مریم شهبازی
خبرنگار

زندگی‌اش از «سیرج» شروع شد با آن داستان تکراری جوون‌مرگ شدن مادر که محال بود به او ربطش ندهند و نگویند تو به دنیا آمدی و شش ماه بعد مادرت مریض شد و مرد! هر اتفاق بدی برای هرکسی، هرکجای آبادی که می‌افتاد بالاخره یک طوری مقصرش او بود و بدشگونی‌اش. آن وقت‌ها «هوشو» صدایش می‌کردند، نمی‌دانست چرا آنقدر تنهاست و دوستی ندارد. روزگار از همان اول سرناسازگاری با او گذاشته بود اما کم نیاورد، حتی وقتی «ننه بابا» رفت، موقعی که سر از یتیم‌خانه درآورد، آن روزی که فهمید زلزله آمده و دیگه هیچ ردپایی از آن سال‌ها و آدم‌ها نمانده. رفت کرمان و بعدتر هم به تهران. حالا سال‌هاست که هوشو را نه تنها ادبیاتی‌ها و علاقه‌مندان آن، حتی سینمادوستان هم می‌شناسند. بیش از شصت سال زندگی‌اش به نوشتن داستان کوتاه، رمان و فیلمنامه گذشته، از نامهربانی‌هایی که بر او گذشته، از تمام سختی‌هایی که با روزنه امیدی از آنها عبور کرده است. هوشو، پسرکی که زمانی نمی‌دانست چرا هیچ دوستی ندارد حالا علاقه‌مندانی از همه ایران دارد. نوشته‌های او به زبان‌های بسیاری ترجمه شده‌اند و حتی به کتاب‌های درسی کشورهای اروپایی راه یافته‌اند. دیگر کمتر کسی است که مجید قصه‌های او و بی‌بی‌اش را نشناسد، پسر نوجوانی که بی‌شباهت به خودش نیست. شانزدهم شهریورماه، زادروز هفتاد و هفت سالگی «هوشنگ مرادی کرمانی»، هوشوی «شما که غریبه نیستید» است. خالق «مربای شیرین» و «ته‌خیار»، نویسنده «بچه‌های قالیباف‌خانه» و «خمره»، نویسنده‌ای که دو سالی می‌شود با نوشتن خداحافظی کرده اما همچنان آثارش در شمار کتاب‌های پرمخاطب هستند. به همین مناسبت در صفحات ویژه امروز، گپ و گفت صمیمانه‌مان را با خالق «قصه‌های مجید» و دیگر اهالی فرهنگ و ادب می‌خوانید.

گفت‌وگوی «ایران» با هوشنگ مرادی کرمانی، خالق «قصه‌های مجید» در سالروز ۷۷ سالگی‌اش

هرگز خود واقعی‌ام را از مردم پنها

■ تقریباً دو سال است که از دنیای نویسندگی خداحافظی کرده‌اید؛ همزمان با انتشار آخرین کتاب‌تان، مجموعه داستان «قاشق چای‌خوری». همچنان بر این تصمیم اصرار دارید؟

خودم که امیدوارم نوشتن بازهم گریبانم را بگیرد. اما هنوز وسوسه دندان‌گیری سراغم نیامده؛ چیزی که شوق نوشتن را به من بازگرداند و خداحافظی‌ام را فراموش کنم. باید حس کنم حرف تازه‌ای دارم. فعلاً که چنین احساسی پیدا نکرده‌ام. من سال‌ها نوشته‌ام. از ۱۷- ۱۶ سالگی. با روزنامه دیواری شروع کردم و به روزنامه‌های کرمان و حتی رادیوی آن راه یافتم. بعدتر که ساکن تهران شدم، اولین کارم در مجله «خوشه» احمد شاملو چاپ شد، سال ۱۳۴۷ بود و امروز که هفتادوهفت ساله‌ام حدود شصت سالی می‌شود که مستمر نوشته‌ام. هر چه که باید را با مخاطبان در میان گذاشته‌ام. نمی‌خواهم به هربهایی دوباره قلم به دست گیرم و حاصل سال‌ها تلاشم را خراب کنم. نام‌فروشی اعتبار آدم را نابود می‌کند. برخی کارگردانان صاحبنام سینما و تئاتر را ببینید! یا برخی نویسندگان مطرح به هیچ‌قیمتی حاضر به کنار رفتن نیستند. آخر هم دودش به چشم خودشان می‌رود. همین چند روز پیش با یکی از دوستان نویسنده صحبت می‌کردیم. بحث یکی از کارگردانان شاخص تئاتر و سینمای کشورمان به میان آمد. این دوست من آنقدر شیفته کارگردان مذکور است که حتی درباره‌اش کتاب نوشته اما حسرت می‌خورد که ای‌کاش این کار آخر را نمی‌ساخت. من مرادی کرمانی یا هر نویسنده و هنرمند دیگری، هرچقدر هم در جذب مخاطبان موفق بوده باشیم بالاخره به چنین جایی می‌رسیم. خلاقیت هیچ آدمی ابدی نیست. جایی تمام می‌شود.

■ رفتید تا گرفتار تبعات نام‌فروشی نشوید!

بله، تصمیم گرفتم خودم را شهید نکنم، البته شهید که نه. بهتر است بگویم رفتم تا خودکشی ادبی نکنم.

■ چرا با «قاشق چای‌خوری» از نوشتن دست کشیدید؟

این کتاب داستانی دارد که همین «قاشق چای‌خوری» نام دارد. درباره لاک‌پشتی است که در خانه یک نویسنده زندگی می‌کند، می‌رود و می‌آید و برای او چیزهایی تعریف می‌کند. حتی کتاب‌هایی را که نویسنده هنوز نخوانده، خوانده است. روزی یک قاشق چای‌خوری می‌آورد کنار نویسنده. به او می‌گوید این را ببین. تمام سهم تو از جهان هستی همین‌قدر است. فکر نکن که می‌توانی همه دنیا را برای مخاطبانت شرح بدهی. حتی اگر اندازه یک قاشق چای‌خوری هم از این اقیانوس بی‌کران را برای مردم توصیف کنی و بگویی کارت را کرده‌ای. به او خاطرنشان می‌کند آبرویی که ذره ذره جمع شده را به یک‌باره از دست ندهد. در این داستان هم به نوعی دلیل خداحافظی‌ام آمده و هم اینکه آن را وصیتنامه ادبی خود برای نویسندگان جوان می‌دانم.

■ جالب است که در این دو سال وسوسه دوباره نوشتن نشده‌اید! آن‌هم در شرایطی که آثارتان همواره با استقبال روبه‌رو شده‌اند!

مگر می‌شود برای کاری که سال‌ها به آن مشغول بوده‌ام وسوسه نشوم. اما بحث بهایی است که باید بابت آن بپردازم. این را یک‌مرتبه هم به سروش صحت گفتم، وقتی که پرسید چرا دیگر نمی‌نویسم. گفتم دیگر چیزی برای من عجیب نیست. این‌طور نیست که به خودم بگویم فلان داستان را بنویسم تا مردم هم آن را بدانند و بخوانند. با وجود رنجی که برای نوشتن برده‌ام اما کتاب‌های بسیاری نوشته‌ام، داستان‌ها و رمان‌هایی که همه برآمده از تجربه‌های زیستی خودم بوده‌اند. اما حالا دیگر این تجربه‌ها هم کمکی نمی‌کند. هرچه در آنها بوده به روی کاغذ آورده‌ام. اگر با این وضعیت، دوباره سراغ نوشتن بروم مثل این است که تنها از سر عادت نوشته‌ام. نویسندگی برای من کاری از سر عادت ووظیفه نیست.

■ با این تفاسیر چندان هم بعید نیست که داستان یا رمان تازه‌ای بنویسید؟

البته تا حرف تازه‌ای برای مردم نداشته باشم، نمی‌نویسم حتی اگر به معنای خداحافظی همیشگی‌ام باشد. نمی‌دانم داستان «درختو» را خوانده‌اید یا نه. درباره درخت سیبی در روستای زادگاهم، برای سال‌ها دور کودکی‌ام. درخت عجیبی بود که دومرتبه در سال شکوفه می‌داد، یکی اوایل بهار و دیگری اوایل پاییز. درست وقتی که برگ‌های درختان می‌ریخت. حتی مرتبه دوم هم میوه می‌داد. مادربزرگم می‌گفت میوه‌های زمستانی درختمان، میوه پیری است. ماجرای این درخت که ردپای آن در برخی داستان‌های من آمده مصداق خودم است؛ دیگر نمی‌نویسم مگر نوشته‌ام در حکم آن میوه زمستانی باشد و حرفی متفاوت داشته باشد.

■ البته فقط این درخت نیست که از روزگار کودکی‌تان به نوشته‌های شما راه پیدا کرده، در اغلب آثارتان حضور پررنگی از خودتان هم دیده می‌شود. بویژه در «شما که غریبه نیستید». حالا که این بحث به میان آمد از این بگویید که خود واقعی هوشنگ مرادی کرمانی بیش از همه در کدام کتاب‌تان دیده می‌شود؟

در هیچ‌کدام از آثارم هرگز خود واقعی‌ام را از خوانندگان پنهان نکرده‌ام. خوب یا بد زندگی‌ام در اغلب آنها آمده است. تمام این شصت سال

یادداشت

برای آثار مرادی کرمانی نمی‌توان هیچ مرزی قائل شد

افشین شحنه‌تبار
ناشر ایرانی- انگلیسی «شمع و مه»

سال‌هاست کار انتشار کتاب‌های هوشنگ مرادی کرمانی به زبان‌هایی از جمله انگلیسی، فرانسه، هندی، صربی، چینی، آلمانی و عربی و حتی نسخه‌های آموزشی دو زبانه انگلیسی- فارسی را در کشورهای مختلف به عهده دارم. به همین مناسبت هم سفرهای متعددی به همراه ایشان به نقاطی از جهان داشته‌ام. البته این سفرها تنها محدود به همراهی این نویسنده نبوده و مشابه آن را با بیش از ۶۰ نویسنده بزرگ دیگر کشورمان هم تجربه کرده‌ام اما هیچ‌کدام به اندازه همراهی با او خاطره‌انگیز نبوده‌اند. این شاخصه از جهت تفاوت مواجهه مخاطبان غیر ایرانی با او در نشست‌ها و برنامه‌هایی است که در کشورهای مختلف برگزار شده‌اند. شاید باورتان نشود اما بسیاری از علاقه‌مندانی که برای دیدار و صحبت با آقای مرادی کرمانی به این برنامه‌ها می‌آمدند او را به چهره می‌شناختند! احتمالاً به این خاطر که هوشنگ مرادی کرمانی از معدود نویسندگان ایرانی است که موفق به کسب جوایز متعدد بین‌المللی شده است. جوایزی که از جمله آنها می‌توان به «کبری آبی» زوریخ سوئیس، نامزدی هانس کریستین اندرسن، دریافت جایزه لوکارنو در بخش فیلمنامه‌نویسی و... اشاره کرد. نکته دیگری که نمی‌شود از آن صرف‌نظر کرد، این است که اغلب افرادی که در دیگر کشورها موفق به مطالعه آثارش شده‌اند با آنها ارتباط گرفته‌اند. انگار که نمی‌توان برای آثارش هیچ مرزبندی ملی یا فرهنگی در نظر گرفت. در یکی از همین سفرها برای حضور در مراسم نقد و معرفی «مربای شیرین» سفری به چین داشتیم، نویسنده کتاب و مترجم چینی‌اش هم بودند. آقای مرادی کرمانی برای حاضران بخشی از زندگی‌اش را بازگو کرد. بر چهره حاضران که اغلب هم چینی بودند تمرکز داشتم و با تعجب دیدم همگی از شنیدن تلخی‌های بسیاری که در کودکی‌اش متحمل شده اشک می‌ریزند. بعدتر به دانشگاه «جواهر لعل نهرو» هند رفتیم. آنجا با هندیانی روبه‌رو شدیم که ترجمه کتاب‌های مرادی کرمانی را خوانده بودند و آنقدر نوشته‌های او بر آن‌ها اثرگذار گذاشته بود که سراغ یادگیری زبان فارسی رفته بودند و حتی آنجا بخش‌هایی از آثار نویسنده محبوب‌شان را به فارسی خواندند. ادبیات کلاسیک فارسی ایران برای هندی‌ها غریبه نیست اما حتی آن شاهکارها هم نتوانسته بود این چنین آنان را به‌سوی فرهنگ و زبان‌مان بکشاند. در سفر دیگری به دعوت دانشگاه لندن عازم انگلستان شدیم؛ حضور علاقه‌مندان آنقدر زیاد بود که مسئولان برای جلوگیری از ورود جمعیت بیشتر درهای دانشگاه را بستند و اعتراف کردند که به‌ندرت برای نویسنده‌ای غیر انگلیسی این تعداد مراجعه‌کننده می‌آید. در صربستان، آلمان و اتریش هم با استقبال بسیاری روبه‌رو شدیم، برای مردم آنها آقای مرادی کرمانی به معنای واقعی یک سلبریتی بود و از شهرهای مختلف به هتل مراجعه می‌کردند تا از او امضا بگیرند و... این در حالی است که خیلی از این افراد حتی ایرانی نبودند. تجربه‌های این چنینی از سفرهای مشترک‌مان بسیار است اما در این مجال اندک نمی‌توانم از همه آن‌ها بگویم. همین چند مورد کافی است تا متوجه شویم آقای مرادی کرمانی نویسنده‌ای درجه یک آن‌هم در سطح جهانی است، آثارش برای هر ملیت و قومیتی خواندنی است. چنین نویسندگانی، با این میزان اثرگذاری انگشت‌شمار هستند. کاش بیش از این قدرش را بدانیم.